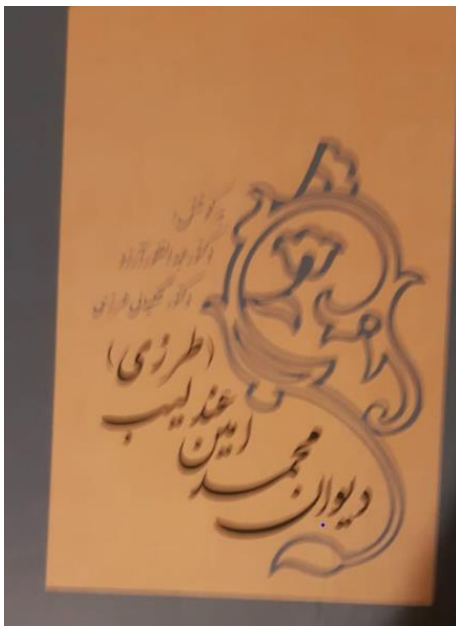


## عندلیب ، سخنوری پیچیده در غبار گمنامی !

چندی قبل جناب داکتر ننگیالی طرزی، شخصیت سیاسی و فرهنگی نام آشنای کشور، نسخه یی از دیوان اشعار عندلیب را با کلیات اشعار سردار غلام محمد طرزی از سویس برایم فرستادند. من ضمن تشکر از ایشان وعده دادم که در فرصتی مناسب این کتابها را مرور و از هر دو شخصیت با نام و نشان فرهنگی ذکر خیری خواهم نمود. اینک فرصتی میسر شد و سخنم را با پیشگفتار داکتر ننگیالی طرزی، نویسنده، پژوهشگر و دیپلمات ورزیده کشور بر دیوان عندلیب آغاز میکنم.



### پیشگفتار:

"خداوند جان و خرد را سپاسگزارم که متعاقب نشر مجدد دیوان جد بزرگوارم سردار غلام محمد خان طرزی، این توفیق را نصیب حالم کرد تا اولین دیوان فرزند ارشد آن مرحوم، محمدامین عندلیب «طرزی» را به همکاری دوست دانشمند آقای دکتور عبدالغفور آرزو، به زیور چاپ بیارایم.

هنوز در خم و بیچ ذهنم، آواز پدرم شادروان محمد صدیق طرزی طنین انداز است که سروده ها و دیوان شعر عمویش (عندلیب) - این فرهیخته مرد بزم شعر و ادب - را به کنکاش می گرفت و پیرامون ارزش های هنری آن لب به سخن می گشود .

آری ! گذشت زمان ، شاهد این واقعیت بوده است که در راستای دسترسی به دیوان شعر این شاعر نیکو خصال ، توسن جستجو را در فراز و نشیب آرزو مندی ، مجدانه به پیش می راندم که در نهایت ، بخت یاری کرده و مژده ی موجودیت سه نسخه از دیوان « عندلیب » در آرشیف ملی کشور به من رسید ؛ و بنده بدون هر گونه تأخیر و اتلاف وقت ، مشتاقانه بدانسو شتافته و حصول این مهم در واقع مایه ی مسرت فراوانم گردید ، که در این جا با اغتنام از فرصت بجا میدانم تا صمیمانه ترین مراتب امتنان و سپاس خویش را نثار مسؤولین آرشیف ملی کشور نمایم .

گفتنی است که عندلیب این شاعر بالا مقام در جوشاغوش جوانی داعی اجل را لبیک گفته و با جهان ملکوتی شعر و سخن وداع گفت . اما باید معترف بود که علی الرغم خامی سن ، سروده هایش نمادی از عمیق آندیشی و پخته سرایی بوده، که هرگاه عمر با این فرهیخته ی بالا نظر وفا می نموده بدون شك دلدادگان شعر و سخن از آفرینش های زیبا و نغز او هرجه بیشتر محظوظ می گردیدند.

به پندار من ، خیزش همچو نخبه گان چیره دست از فامیل طرزی را نباید امری اتفاقی و تصادفی تلقی نمود . زیرا به گواهی تاریخ کشور ، نام فامیل طرزی با اسم شخصیت شاذ علامه محمود طرزی

دیوانو شمیره: له 1 تر 5

گره خورده ، که بدون شك این شخصیت بزرگوار و برادرانش در محیط علم پرور آن دوره ، تحت نظر پدر عالیقدرشان سردار غلام محمد طرزی تربیت و آموزش دیده اند . به همین سان ، سردار غلام محمد طرزی از فیض آموزش سردار مهر دل خان معروف به « مشرقی ، که همزمان عمو و پدر همسرش بوده و در عرصه ی شرع و سخن ید طولایی داشته بهره برده است . باید متذکر شد ، از مرحوم «مشرقی» نیز دیوانی بجا مانده که از درگاه خداوند پاک استدعا مینمایم تا توفیق چاپ آن را نیز برایم میسر گرداند. امیدوارم این اقدام که در راستای پاسداری از فرهنگ و فرهنگ پروری است مورد توجه فرهنگیان و نسل جدید کشور واقع گردد .

ننگیالی طرزی

چیز دیگری که بعد از پیشگفتار، داکترننگیالی توجه ام را بخود جلب کرد، ارزیابی بسیار دقیق و کم نظیری است از **قلم توانای دکتور عبدالغفور آرزو**، در مورد چگونگی تصحیح دیوان شاعر و سبک کلام و مقایسه و مقارنه افکار شاعر با پدرش طرزی افغان و با بیدل و دیگر باریکی ها و ظرافت های کلامی و هنری او که از قوت و گیرایی خاصی برخوردار است و من بهتر از ان را تا کنون ندیده ام . بهتر میدانم تا گل چینی از آن نوشته سودمند و روشمند را در اینجا اقتباس کنم.

### **دکتور غفور آرزو: این سخنور پیچیده در غبار گمنامی کیست؟**

«.... اگر ادعا نمایم اکثر فرهیختگان سخن شناس و سخنوران فرهیخته با محمد امین عندهلیب آشنایی دقیق ندارند، سخنی به گزاف نخواهد بود. این سخنور پیچیده در غبار گمنامی کیست ؟ محمد امین عندهلیب پسر سردار غلام محمد طرزی و برادر مهتر علامه محمود طرزی است. این سخنور فرهیخته یا سخنان سخته و فخیم چون حلقه یی است مفقوده در سلسله ی خاندان ادب پرور طرزی .

« محمد امین عندهلیب پسر سردار غلام محمد طرزی در سال ۱۲۷۲ قمری در قندهار چشم به دنیا گشوده است . او دارای استعداد فطری سرشاری بود و شعر او نغز ، و کلامش دلکش و شیرین است . این سخنور جوانمرك قندهار با خامی سن پختگی فوق العاده داشته ، راهرو طریق تصوف و عرفان بود و ارادت قابل ملاحظه به پدر خود داشت ؛ و پدرش را مربی جسمی و روحی خود می دانست . مرحوم طرزی نیز این فرزندش را نهایت درجه دوست داشت .

عندهلیب در سال ۱۲۹۲ به عمر بیست سالگی به اثر مرض وبا - که در قندهار آمده بود- جان به حق تسلیم کرده است . از او دیوانی بجا مانده که حاوی انواع شعر می باشد و مثنوی ناتمام و رساله یی به نام « ناز و نیاز» دارد. در دیوان سردار غلام محمد طرزی قطعه یی است که تاریخ تولد محمد امین عندهلیب را دوم رمضان ۱۲۷۱ قمری ثبت نموده است: (شبی کز جوش عشرت ساغر دهر) (دیوان سردار غلام محمد طرزی / به کوشش دکتور ننگیالی طرزی، چاپ اول ، تهران ۱۳۸۱ ، ص ۷۴۸)

برای درک مرتبت ، سخنوری عندهلیب، دو آئینه ی طرزی و عندهلیب را متناظر می سازم ، تا چه در نظر آید:

### **تتبع طرزی از عندهلیب**

ز درد همنفسام چونای دل به خروش ست      چسان زدل نخروشم که دیگ سینه به جوش ست  
چرا چو خشت سر خم به پای او نهم سر      مرا که همچو سیو بار سر مدام به دوش ست

د پانو شمیره: له 2 تر 5

زبان لاف تنک مایگان خموش نگرده  
کسی که حرف فنا از کتاب موج روان خواند  
کجاست حوصله ی آن که سر زحکم تو پیچد  
به شکوه لب چه گشایم به دوره سرمه چشمش  
کجاست خاطر آسوده زین محیط تمنا  
کجاست تماشای آفتاب جمالت  
زگرم جوشی دل باغمش مپرس زحالم

چو رونهد به کمی آب بحر رو به خروش ست  
درین محیط بسان حباب خانه به دوش ست  
که چرخ از مه نو بر در تو حلقه به گوش ست  
که مد ناله و مژگان یار سرمه فروش ست  
کف صدف که چو از وصل گوهر آبله پوش ست  
که شور جلوه ی حسن تو برق آفت هوش ست  
که دل بر آتش عشقش چو دیگ بر سر جوش ست

به گوش طرزی ما به ز گوهر این سخن آمد

که عندلیب مرا حرف عشق گوهر گوش ست

(همان، ص ۱۵۱)

### غزل عندلیب

خُم گداز دل می کشان عشق به جوش ست  
به بیخودی ز چه رو قطع راه شوق نسازم  
بهار روی تو گویی به طرف باغ گذر کرد  
شراب ساغر مینای بزم بُردن دلها  
شراب سرمه به مینای گفـتگو عدم آرد  
بغیر جلوه ندارند اهل عشق لباسی  
شراب ساغر دیدار بیخودی ست خمارش  
به کف گسرفته رگ گل زبان پیچش جوهر  
سراغ مژده ی دیدار عالمی ست که گویی

که بانگنوش درین بزم های وهوی خروش ست  
مرا که پای سبوی شراب بر سر دوش ست  
که خون غنچه به مینای داغ لاله به جوش ست  
به ناز میکده ی چشم تُرک باده فروش ست  
به صد زبان مژده ی سرمه مست یار خموش ست  
که خشم مردم حیرت سراغ آینه پوش ست  
که موج می کشی عشق ترک عالم هوش ست  
مگر در آینه عکسی رُخ تو جلوه فروش ست  
صدای پای تو در گوش دل نوید سروش ست

نصیحتم به ره عاشقی کن ای لب ناصح

که عندلیب مرا حرف عشق گوهر گوش ست

بدون شك اگر غزل عندلیب فراتر از غزل سردار نباشد هرگز در مقام فروتر قرار ندارد .

برای این که توانایی طبع عندلیب را بهتر دریابیم غزلی را آینه داری می نمایم که به اقتفای پدرش سروده است و سردار به اقتفای ابوالمعانی، بنابراین ، غزل عندلیب آینه ای است در برابر دو آینه، سخن شناسان با تماشای اندیشه و صور خیال متجلی در سه آینه، بر توانایی طبع عندلیب صحنه خواهند گذاشت.

### بیدل

چو شمع يك مژده واکن ز پرده مست برون آ  
نه مرده چند شوی خشت خاکدان تعلق  
جهان رنگ چه دارد بجز غبار فسردن  
ثمر کجاست درین باغ وگو چون سرو وچنارت  
منزه است خـرابات بی نیاز حقیقت  
قد خمیده ز پیری دگر خطاست اقامت  
غبار آنهمه محمل به دوش سعی ندارد

بگـیر پنبه ز مینا قدح به دست برون آ  
دمی جنون کن و زین دخمه های پست برون آ  
نیاز سنگ کن این شیشه از شکست برون آ  
ز آستین طلب صد هزار دست برون آ  
تو خواه سبحة شمر، خواه می پرست برون آ  
ز خانه ای که بنایش کند شکست برون آ  
به پای هر که ازین دامگاه جست برون آ

د پانو شمیره: له 3 تر 5

امید و یأس ، وجود و عدم غبار خیال ست  
از آنچه نیست مخورغم از آنچه هست برون آ  
مباش محو کمانخانه ی فریب چو بیدل  
خندنگ ناز شکاری ز قید شست برون آ

### طرزی

ز جلوه گاه پریزاد حسن مست برون آ  
فسردگی شـده سنگ ره جنون خیالت  
خراش گوش حریفان توان شدن به بلندی  
به دیده هر مژه ام شاخ گل گرفته به راحت  
ز پیچ و تاب حوادث متاب گردن طاقت  
به دام حرص و هوا می تپی چوماهی بسمل  
بروی ساغرمی چون حباب شیشه بکف نه  
اگر به قصر مروت نمی توان شدن معمار  
عنان خنگ بقا دست پیچ چنگ فنا شد  
قدت خمیده چو بیدل نشسته ای زچه طرزی  
زخانه یی که بنایش کند شکست برون آ

(کلیات صص ۸۲ و ۸۵)

### عندلیب

ز وضع دوش خم عجز با شکست برون آ  
ز موج باده ی خون دو دیده مست برون آ  
به پیش وحشت دل چیست اوج پرده ی افلاک  
جگر گداز که ایمن شوی ز درد فسرده  
به بزم بردن دل ها تو ای نگاه سیه مست  
ز موج گوهر طبعم عرق فروش و صدف شو  
مشو مقید قلاب دهر و موج تعلق  
به صد زبان اشارت خموش باش و سخنگو  
به نیم چشمک هستی فنا نظاره نکردی  
به راه چاک گریبان به سر روان و طلب شو  
به ناز ساغر سرشار چشم باده فروشان  
ز تاب جلوه ی حیرت رسی به جوهر عکسش  
تبسم لب پیمانـه خون دل بدر آرد

زپاره ی جگر اشک عندلیب چو طرزی

تو هم زباغ دل از ناز گل به دست برون آ

( غزل ۲۵ )

فراموش نباید کرد که این غزل تابناک از آن شاعری است که در آستانه ی بیست سالگی جان به جانان سپرده است. اگر ادعا نمایم عندلیب با همه ی خامی سن ، سخن ساخته و پخته ای را در هما وایی با

بیدل به یادگار گذاشته ، هرگز ادعایی از سر شفیتگی نیست . دو غزل عندلیب را با دو غزل ابوالمعانی متناظر می سازم ، تا فرهیختگان سخن شناس صمیمانه داور می نمایند:

#### بیدل

بودسرمشق درس خامشی باریک بینی ها مرا از ضعف پروازست قید آشیان ورنه نیازمن عروج نشنه ی ناز دگردداد دل رم آرزومشکل شود محبوس نومیدی نفس دزدیدم شد باعث جمعیت خاطر غبارفقر زنگ سرکشی را می شود صیقل زشوخی آمد از بی دستگاهی احتیاج من خروش اهل جاه از خفت ادراک می باشد طریق دل ربایی یک جهان نیرنگ می خواهد مگراز فکر عقبا باز گردم تا به خویش آیم دو تا گشتیم در اندیشه ی یک سجده پیشانی	زمو انگشت حیران به لب دارند چینی ها نفس گیرم و بوی غنچه از خلوت گزینی ها سحرآوازه ام بر آستانت از زمینی ها که سنگ این جاشررمی گردد از وحشت کمینی ها به دام افتاد صید مطلبم از دام چینی ها سیاهی می برد از شعله خاکسترنشینی ها درازی کرد دست آخر ز کوه آستینی ها تُنک ظرفی ست یکسر علت فریاد چینی ها به حسن محض نتوان بیش بردن ناز نینی ها که از خود سخت دور افتاده ام از بیش بینی ها به راه دوست خاتم کرد مارا بی نگینی ها
---	--

دم تیغ ست بیدل راه باریک سخن سنجی

زبان خامه هم شق دارد از حیرت آفرینی ها

(بیدل ، صص ۳۹ و ۴۰)

#### عندلیب

زهی چشم ترا درهرنگه سحرآفرینی ها ز بس درمشهد نازت شهیدی حیرت آغوشم شکست ما شهیدان نگه فریاد کم دارد به معراج براق برق تازهمتت نازم عذار غنچه از خون جگرها صفحه میشود گل اقبال شهرت جزسیه رویی نهنداند به بند خود گرفتار و دلش بس بی خبر غافل به صحرای ادب تا رهرو ناهرزه جولانم	به مژگان کجت خنجرزند جادو کمینی ها به تیغت خون من جوه شد ازلفت گزینی ها غبارسرمه می ریزد زبان موی چینی ها که گرد راهش از نه آسمان سازد زمینی ها که در رنگ گلت بو شد قیامت نازنینی ها به دل صد زخم دارد خواجه ازحسرت نگینی ها که زاهد را به دوزخ راه برد خلوت نشینی ها ره هموار دارم در نظر از بیش بینی ها
--	--

درین گلزار دارد عندلیبان درتماشایش

به مژگان از محل لخت جگرصد لاله چینی ها

(عندلیب ، غزل ۶)

اطمنان دارم سخن شناسان در این استقبال نمره ی قابل قبولی به عندلیب خواهند داد . «

(دیوان محمد امین عندلیب طرزی، چاپ میوند، ۱۳۸۸، صص ۳۳-۹)

#### پایان